



منوچهر آتشی

یادی از دو همشهری، دو نویسندهٔ مظلوم

تجربه‌ای بودیم و به زحمت دستمان به شانه آن‌ها می‌رسید، ولی ما هم مشتاق آموختن بودیم. ثانیاً، در شلوغی‌های وصله‌دار، قصه‌ای بود به نام «زار محمد» - که در آخر قصه «شیر محمد» می‌شد. ماجرا همان ماجرای تنگسیر است - که بعدها فیلم شد و حماسی هم فیلم شد چون هم کارگردان خوبی داشت (نادری) و هم هنرپیشه‌های برجسته آن روز - مثل بهروز وثوقی و فنی‌زاده - در آن ایفای نقش می‌کردند. اما از دیدگاه نقد ادبی، در آن سال‌ها بسیاری براین عقیده بودند که سرگذشت واقعی زایر محمد دؤاسی (شیر محمد در تنگسیر چوبک) را پرویزی روان‌تر، طبیعی‌تر و به‌نثری متناسب با تم قصه نوشته است.

به‌خاطر دارم که روزی در تهران در منزل پرویزی (که حالا دولتی شده بود و نماینده مجلس بود) با چوبک نشسته بودیم و صحبت به‌همین نکتهٔ باریک کشیده شد. آن روزها نظر خود من هم این بود که نثر پرویزی برای تنگسیر مناسب‌تر بوده و به‌علاوه بسیاری حواشی و

رسول پرویزی وقتی شلوغی‌های وصله‌دار را درآورد اوایل دهه‌ی بیست بود و عرصه قصه‌نویسی تقریباً خالی. البته نیمای بزرگ و هدایت کارهای بزرگشان را به‌بازار می‌دادند و جمال‌زاده پیش‌تاز - فقط پیش‌تاز - بود و داستان‌هایی مثل فارسی شکر است نقل مجالس بود و مثلاً می‌شد گفت که امثال پرویزی بیش‌تر نظر به‌جمال‌زاده داشتند. چون ساده و کم‌ژرفا می‌نوشت و پی‌گیری و گرت‌برداری از او آسان بود. هدایت درواقع یک استثنا بود - مثل نیما - که شالوده را محکم ریخته بود و جان سودانی و بی‌قراری داشت که او را از ساده‌اندیشان متمایز می‌کرد. صادق چوبک به‌گمان من دلیرترین و عمیق‌ترین نویسنده‌ای بود که با نگاهی به‌ژرفای آثار هدایت، راه دیگری در پیش گرفت و مستقل حرکت کرد و تا آخر خودش ماند.

غرض از یادآوری نام‌های این دو همشهری (پرویزی و چوبک) این بود که اولاً همشهری بودند. (هرچند در آن سال‌ها ما نوجوانان کم

ملحقات و پهلوان بازی‌های اضافی را هم ندارد. پرویزی در کمال فروتنی گفت که: این حرف‌ها را نزن جوان! من اصلاً نویسنده نیستم. گاهی از سر تفنن قلمی می‌زنم ولی چوبک نویسندهٔ حرفه‌ای کاملی است. تو باید قصه‌های دیگر چوبک را بخوانی تا معنای قصه‌نویسی جدید را بدانی. این‌ها اگر نه عین کلمات پرویزی، مفهوم کامل آن بود.

من بعدها متوجه شدم (مثلاً وقتی خودم «ظهور» یا «خنجر بوسه‌ها...» را نوشتم) که نظر چوبک از نوشتن تنگسیر به‌وجود آوردن یک حماسه جنوبی از واقعه‌ای محتوم بوده و آن شاخ و برگ‌ها را هم لازم داشته است و... الخ. اما بعدها که قصه‌های کوتاه او را خواندم، بی‌تردیدی او را تالی صادق هدایت دانستم و هرگز در بزرگی او تردید روا نداشتم.

چون چوبک الان مظلوم واقع شده، و آثار ارزندهٔ او را به‌قول حافظ چون «صراحی» پنهان می‌برند تا مردم دفتر انگارند» و این دیگر زشت‌ترین و نارواترین چهرهٔ سانسور است. صادق چوبک سیاسی نبود، ضد مذهب هم نبود. او نقاش اعماق جامعه‌ی خود بود، اعمائی که بوی لای و لجن می‌داد ولی واقعی بود. از نظر ساختار داستانی نیز، قصه‌های کوتاه چوبک نقصی نداشت و نمی‌شد چیزی بر آن‌ها افزود.

من در این لحظه آمادگی پرداختن به کارهای چوبک را ندارم. چون راستش، نسخه‌های قدیمی معلوم نیست چه برسرشان آمده و من هم کمتر به «بازار زیرزمینی کتاب» راه دارم و خوشم هم نمی‌آید راه داشته باشم، هرچند در مواردی ناگزیری تن به‌این ذلت هم بدهی، چرا که تقریباً تمامی آثار چوبک را یا ممنوع کرده‌اند یا مشروط به‌سلیخ... که بهتر است در نیاید. ولی جهان اینترنت اجازه نمی‌دهد کسی در این هیاهوها گم و گور شود. حالا که چوبک در خاک غربت خوابیده، آثار او بی‌تردید روی دیسک‌های کامپیوتری به‌راه خواهند افتاد. ما از مسئولان فرزانه فرهنگ و ادب و یا رمان توقعی بیش از این‌ها داریم... تا چه پیش‌آید.